

# چکادها

ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۶

صبا صیفی



«سوسن  
تسلیمی»



مُنیره آخوندنیا (تسلیمی) - مادر سوسن

دخترک که پنج سال بیشتر نداشت، با کف زدن تماشاچیان، روی سین رفت. گرچه همه او را تشویق می‌کردند و کف می‌زدند اما در چشمان اغلب تماشاچی‌ها حلقه‌ی اشکی دیده می‌شد.

دختر ظریفی با موهای کوتاه و چشم‌های نافذ روی صحنه می‌رود و جایزه‌ی بهترین بازیگر زن سال را با دست‌های کوچکش دریافت می‌کند؛ اما نه به خاطر بازی خود او بلکه به خاطر هنرنمایی مادرش که چند ماه پیش، هنگام زایمان، دنیا را ترک گفته بود.

این تصمیم هیأت داوران بود که جایزه‌ی



سوسنِ کوچک در حال دریافتِ جایزه‌ی مرحوم مادرش - ۱۳۳۴

سوسن تسلیمی ۱۸ بهمن ۱۳۲۸ در شهر رشت، چشم به جهان گشود. دو سالِ نخستینِ زندگی‌اش را در زادگاهِ مادری و پدری خود گذراند اما بعد به علت شغلِ پدر و مادرش، «خسرو تسلیمی» (بازیگر تئاتر و تهیه کننده) و «منیره آخوندنیا» (بازیگر تئاتر و سینما) کلِ خانواده‌شان به تهران نقل مکان کرد. سوسن در جایی گفته است: «نمی‌دونم اگه پدر و مادرم بازیگر نبودند، من بازیگر می‌شدم یا نه؟! شاید نه!»

منیره آخوندنیا (تسلیمی) بیست و نه ساله به خاطر بازی زیبایش در فیلم مهتابِ خونین (۱۳۳۴) به دختر خردسال او - سوسن - داده شود.

نه پدر و نه حتی خود دختر که - دوست داشت نویسنده، نقاش یا شاعر شود - تا سال‌های بعد، تصوّرش را هم نمی‌کردند که روزی او نیز مانند مادرش از بهترین‌های تئاتر و سینمای ایران شود.



از راست: سوسن، خواهرش سهیلا و برادرش سیروس

در سال ۱۳۳۹، سوسن یازدهساله، نخستین تئاتر زندگی خود را به همراه مرضیه برومند، همسایه و هم‌مدرسه‌ایش، در مدرسه بازی کرد.

رُخداد مهم بعدی، قبولی رشته‌ی تئاتر در سال ۱۳۴۸ است که سوسن را به همراه برادرش سیروس، راهی دانشکده‌ی هنرهای زیبا می‌کند. سوسن تسلیمی نزد حمید سمندریان از کارگردانان نامدار تئاتر ایران شاگردی می‌کند و در نخستین تئاترش به نام «نگاهی از پُل» با داریوش فرهنگ، کارگردان، فیلمنامه‌نویس و بازیگر آشنا می‌شود و یک سال بعد (۱۳۵۰) ازدواج می‌کنند. داریوش فرهنگ درباره او گفته است: «این دخترِ ریزه‌میزه و مَحجوب، وقتی می‌رفت روی صحنه، به چنان پدیده باشکوهی تبدیل می‌شد که عجیب بود!»

بنابراین سوسن تسلیمی از سال ۴۸ تا ۵۷ بطور متمرکز بر روی تئاتر کار می‌کند و در این راه او به حدّی تمرینات بدن و صداسازی می‌کند که استادش آربی اوانسیان Arby Ovanessian از کارگردانان نامدار سینما و تئاتر ایران و استاد دانشگاه روزی به او می‌گوید: «سوسن! اینقدر زیاد و بیش از حدّ تمرین می‌کنی که یه روز حنجره‌ات پاره می‌شه!»

سوسن گفته است که آربی از آنها می‌خواسته کارهای متداول نکنند و با این شیوه، به درون خود نزدیک شوند. کارگاه‌های نمایش اوانسیان تأثیر زیادی بر حرفه‌ی بازیگری سوسن گذاشت و از او یک بازیگر حرفه‌ای تئاتر ساخت. اتفاق مهم در سال ۱۳۵۱ برای سوسن، افتتاح «تئاتر شهر» است که با نمایش «باغ آلبالو» و بازی او رخ می‌دهد.

## نوجوانی

## کودکی





او که روزگاری نه چندان دور، از بهترین‌های بازیگری در تئاتر شهر بود، دیگر حق روی صحنه رفتن را نداشت! ضربه‌ی مهلکی که بعد از گذشتِ سالیان و کسب موفقیت‌های فراوان، هنوز هم با حسرت و اندوهی عمیق از آن یاد می‌کند.

پس از این محرومیت بزرگ، سوسن تصمیم می‌گیرد به سینما روی آورد؛ اما در سینما نیز همین داستان است و فیلم‌های او یکی پس از دیگری، سانسور و توقیف می‌شوند.

بهرام بیضایی فیلمنامه‌نویس و کارگردان مشهور ایرانی که بازی فوق‌العاده‌ی سوسن در تئاتر را دیده بود، به دنبال فرصتی می‌گشت تا فیلمی با بازی او بسازد. این اتفاق فرخنده در ۲۶ آموداد سال ۱۳۵۷ با فیلم «چریکه‌ی تارا» که نخستین فیلم سینمایی سوسن و اولین همکاری او با بهرام بیضایی بود، کلید می‌خورد اما دو روز بعد، یعنی در ۲۸ آموداد ۱۳۵۷، سینما رکس آبادان به آتش کشیده می‌شود و روحیه‌ی عوامل فیلم به شدت فرو می‌ریزد.

بهرام بیضایی می‌گوید: اما انرژی سوسن و تلاش ستودنی او مانع از آن شد که کار کنسل شود. فیلم به جشنواره بین‌المللی وایادولید راه می‌یابد و برنده جایزه بهترین فیلم می‌شود اما عوامل فیلم اجازه‌ی خروج از کشور را پیدا نمی‌کنند و فیلم بدون حضور

اما شش سال بعد، یعنی در سال ۱۳۵۷ و با انقلاب اسلامی همه چیز دگرگون می‌شود. از فرم لباس و مو تا سیاست‌های فرهنگی تئاتر شهر و مدیریتش که هر ماه تغییر می‌کند.

سوسن تسلیمی در این باره گفته است: «گروه‌های مختلف با تفنگ و تپانچه می‌آمدند و تئاتر به نوعی اشغال می‌شد! حقوق‌ها کم شده و حتی به یک سوم و یک چهارم تقلیل پیدا کرده بود. نقش زنان، ضعیف و به تدریج حذف شد. به بازیگران گفته می‌شد نمایش اسلامی کار کنند ولی هیچ‌کس نمی‌دانست که نمایش اسلامی چیست! می‌گفتند نقش شاه و ساواکی یا سگ و گربه را بازی کن! روزی آقای مرا در تئاتر شهر دید و گفت: اگر تئاتر «دایره گچی قفقازی» را بازی کنی، ما همانجا روی صحنه، بهت شلیک می‌کنیم. گفتم: چرا؟! گفت: فکر نکنید هرکاری دلتون خواست می‌تونین تو تئاتر بکنین!»

در چنین اوضاعی، سوسن تسلیمی ترجیح داد که تا مدتی نقشی را بر عهده نگیرد و در کتابخانه‌ی تئاتر شهر مشغول به کار شود. او کتابخانه را مرتب و آرشیو می‌کرد و بعد از یک سال که برای دریافت حقوق رفت، به او گفتند که اخراج شده است!

او نامه‌ای اعتراضی به مدیریت تئاتر شهر می‌نویسد اما فایده‌ای نمی‌کند.

نمی‌آمد. چون عدنان - پسرکِ نقش اول فیلم - اصلاً فارسی بلد نبود و حسّ مادرانه و ارتباط عمیق سوسن با او، موانع را کنار زد. باشو که مورد تحسین بسیاری از فیلمسازان و منتقدان قرار گرفت، بلافاصله بعد از ساخت، به مدت پنج سال توقیف شد. سوسن تسلیمی درباره فیلم باشو گفته است: «اگر این فیلم به موقع اکران می‌شد تأثیر اجتماعی زیادی داشت، چون آدم‌های جنگ‌زده زیاد بودند. باشو درک عمیقی از روابط انسانی می‌داد و امید می‌بخشید. فیلم باشو روی بدِ جنگ را عنوان می‌کرد و آن زمان، روی جنگ بسیار تبلیغات می‌شد.» بهرام بیضایی نیز می‌گوید: «اگر این فیلم به موقع خودش نشان داده می‌شد شاید زندگی خیلی‌ها عوض می‌شد.»

آنان اکران می‌شود. در ایران نیز فیلم توقیف می‌شود و هرگز به اکران عمومی در نمی‌آید اما باز جایزه بهترین بازیگر نقش اول زن را برای سوسن تسلیمی به ارمغان می‌آورد.



چریکه‌ی تارا



صحنه‌ای از فیلم «باشو غریبه‌ای کوچک»

از دیگر فیلم‌هایی که سوسن در آن نقش ایفا کرده، می‌توان به «مرگ یزدگرد»، «مادیان»، «شاید وقتی دیگر» و «طلسم» اشاره کرد.

اما سرانجام فشار بر او، از اخراج از تئاتر تا توقیف و سانسور فیلم‌هایش به حدّی شد که در سال ۱۳۶۶ سوسن تسلیمی تصمیم به

در سال ۱۳۶۲ نقش فاطمه در سریال سربداران به سوسن تسلیمی پیشنهاد می‌شود و او می‌پذیرد اما می‌گوید: به شرطی که نه سکانس سوارکاری داشته باشد و نه ارتفاع! زیرا از این دو کار به شدت می‌ترسیده است. اما سریال سربداران پُر بود از سکانس‌های سوارکاری و کوه و ارتفاع! در این میان نیز قانون حجاب تصویب می‌شود و شوربختانه بسیاری از سکانس‌های زیبای آن سریال، زیر تیغ سانسور می‌رود.

در سال ۱۳۶۴، سوسن تسلیمی طرح فیلم «باشو غریبه‌ای کوچک» را به بهرام بیضایی می‌دهد؛ فیلمی ضدّ جنگ درست در میانه‌ی جنگ ایران و عراق. خود بهرام بیضایی گفته است: اگر سوسن نبود، یا این فیلم اصلاً ساخته نمی‌شد یا به این خوبی از آب در



مهاجرت گرفت.

دلیل بسیاری از سانسورها و توقیف‌ها در نیروی بازیگری و نگاه او نهفته بود که سبب می‌شد مدام چنین جملاتی در میان حکومتی‌ها گفته شود:

«تصاویر این زن، قدرت و نگاهش نفوذ داره»، «نباید توی صورت یه مرد نگاه کنه و دیالوگ بگه!»، «لباسِ رنگی‌رنگی چرا می‌پوشه؟!» و...

حتی وقتی که سوسن تسلیمی، نقش یک زن روستایی شمالی را بازی می‌کرد، فضا را طوری کرده بودند که بجای تمرکز بر بازی، حواسش باید مدام به حجابش بود!

داریوش فرهنگ گفته است: آنقدر بهش فشار آوردند و سخت گرفتند که تصمیم به مهاجرت گرفت. با ۱۰۰ دلار و ۵۶۰۰ تومان پول ایرانی به همراه دخترش توکا و همسرش داریوش فرهنگ راهی استانبول

شد.

از آنجا به برادرش سیروس زنگ زد و تلفنی از او خداحافظی کرد. گفت: زودتر بهت زنگ نزدم تا سعی نکنی، منصرف کنی...

کشور سوئد را خیلی اتفاقی انتخاب کرد و در آنجا همه‌چیز را از صفر آغاز نمود. از شستن ظرف و جارو و درست کردن قهوه و کارهای این‌چنینی در تئاتر شهر سوئد، زیرا باور داشت که کار، عار نیست. نه زبان می‌دانست و نه کسی خبر داشت که آن زن ۳۸ ساله، چه اعجوبه‌ای در تئاتر و سینماست! اما چیزی نگذشت که قدر زر را زرگر شناخت و او جایگاهی در تئاتر سوئد یافت. از تصمیم‌گیرندگان اصلی و بزرگان تئاتر شهر سوئد شد و در وزارت فرهنگ سوئد از اعضای هیأت مشاورین نمایش. آنگاه کارگردانی، بازیگری و تدریس را نیز از سر گرفت.

سوسن تسلیمی در این باره گفته است: «برام مهم بود که تئاتر ایران، تئاتری که خودم کار می‌کردم رو بهشون معرفی کنم. من اولین بازیگر غیر اروپایی بودم که در سوئد با نقش اول، روی صحنه رفتم.» اما همسرش بعد از مدتی به ایران بازگشت و از هم جدا شدند. داریوش فرهنگ بارها پس از این جدایی، از سختکوشی سوسن در یادگیری زبانِ سختِ سوئدی و عزم و اراده‌ی شدید او در مسیر بازیگری گفته و از او به عنوان «بانوی صحنه‌های تئاتر ایران» یاد کرده است.

وقتی از سوسن که در اوج شهرت، توانمندی و موفقیت است، می‌پرسند که دیگر چه خواسته‌ای دارد، پاسخ می‌دهد: «دلم برای تماشاچی ایرانی تنگ شده. من در همه‌ی تئاترهایم، گاهی از کلمات فارسی استفاده می‌کنم و از خنده‌ها و عکس‌العمل ایرانیان می‌فهمم که چند نفر ایرانی بین تماشاچیان هستند!»

او همواره به این بالیده که در سینما، کارهایش را خودش انتخاب کرده است. هر فیلمی را بازی نکرده و هر نقشی را نپذیرفته است. در شش فیلمی که بازی کرده با خودش صادق و صمیمی بوده بی‌آنکه خودش را مطابق میل حاکمان سانسور کند. روی مصلحت کار نکرده و هرگز زیر بار حرف زور نرفته است. سوسن تسلیمی گفته است: «با یک تئاتر و فیلم همیشه دنیا رو عوض کرد ولی من معتقدم، همیشه تأثیر گذاشت. همیشه دریچه‌ای باز کرد، همیشه جوانه‌ی فکری را در سر کسی کاشت. آن جوانه‌ی کوچک در ذهن آدم‌ها تبدیل به یک درخت بزرگ می‌شه و سال‌ها بعد بار می‌ده.»

همچنین او درباره زشتی و زیبایی ظاهری برای یک هنرپیشه گفته است: «من به زشتی و زیبایی ظاهری اعتقادی ندارم. زیبایی از درون آدمی می‌آید، نه بیرون. به زیبایی صورت اصولاً اهمیتی نمی‌دهم چون زیبایی ظاهری از استنادردی که معلوم نیست از کجا آمده، بیش از سه چهار دقیقه، روی پرده‌ی سینما دوام ندارد. بازی بازیگر است که تماشاچی را جذب می‌کند.»



او در یکی از مصاحبه‌هایش گفته است: «در سوئدی اصطلاحی است که می‌گویند فلان آدم، روحش از آتش است. چیزی در وجودش باید باشد که مدام بسوزد و آتش را زنده نگه دارد. مثل معابد زرتشتی، آتش باید همیشه زنده نگه داشته شود. لحظاتی می‌شود که مأیوس می‌شوی، ناامید می‌شوی. آن لحظات را باید خیلی آگاه باشی که بگذرانی و بتوانی طاقت بیاوری.»



سوسن تسلیمی و دخترش توکا

زندگی سوسن تسلیمی لبریز از چنین لحظاتی بوده است؛ لحظاتی که او می‌توانست ناامید و افسرده شود و کم بیاورد. اما راهش را مثل آبِ روانی در میان سنگلاخ‌های پیشِ رویش پیدا کرد و جاری شد.